

بررسی تحلیلی تعارض میان نظریه تکامل و نظام آفرینش از دیدگاه کیث وارد

فروغ السادات رحیم پور* فائزه زارعیان**

چکیده

در فاصله میان قرن هفدهم تا نوزدهم میلادی، جهانیان شاهد ظهور علوم جدیدی بودند که هر کدام به نحوی اصول اعتقادی موحدان را به چالش می کشید و مقدمات بروز تعارض علم و دین را فراهم می آورد. از جمله نظریات علمی که در قرن نوزدهم مسأله خداباوری را خدشه دار کرد، نظریه تکامل بود که توسط چارلز داروین مطرح گردید. در این پژوهش، سعی بر آن است که ضمن اشاره کوتاه به پیامدهای فلسفی-کلامی نظریه تکامل، از میان این پیامدها به تعارض میان نظریه تکامل و خداباوری با توجه به برهان نظم پرداخته شود و علل بروز این تعارض و نحوه برطرف نمودن آن از دیدگاه "کیث وارد" فیلسوف معاصر، بررسی گردد. در این خصوص، کیث وارد به عنوان فردی متدین ضمن پذیرش نظریه تکامل، از یک سو سعی به اصلاح برداشت های موحدان از اصول نظریه تکامل، بویژه اصل انتخاب طبیعی دارد و از سوی دیگر، در صدد است تا اشتباه زیست شناسان را در تحمیل بار ارزشی بر اصول تکاملی نشان داده، با تعدیل آنها، تعارض مفروض میان نظریه تکامل و برهان نظم را برطرف نماید. بدین ترتیب، کیث وارد نشان می دهد که نه تنها تعارضی میان نظریه تکامل و خداباوری نیست، بلکه فرضیه وجود خداوند بیش از هر فرضیه دیگری می تواند مؤید نظام آفرینش مبتنی بر تکامل باشد.

واژه های کلیدی

خداباوری، برهان نظم، علت غایی، تصادف، کیث وارد.

مقدمه

موضوع پیدایش حیات و چگونگی توسعه آن در سطح زمین از مسائلی است که در تاریخ تفکر بشری سابقه‌ای طولانی دارد؛ به طوری که در دوران‌های مختلف، نظریات گوناگونی پیرامون پیدایش حیات و نحوه گسترش آن شکل گرفته است. در این میان، یکی از مهمترین نظریات، نظریه تحول انواع است که در قرن نوزدهم توسط چارلز داروین مطرح گردید. بر اساس باور موحدان، نظریه تکامل چهار تعارض اصلی را برای عقاید دینی به وجود آورده است که عبارتند از: ۱- تعارض با شرح و تفسیر نحوه خلقت در ادیان ابراهیمی؛ ۲- به وجود آمدن اخلاق تکاملی؛ ۳- خدشه دار شدن برهان نظم؛ ۴- زیر سوال رفتن هدفداری آفرینش.

از آنجا که بحث مبسوط پیرامون تمامی تعارض‌ها خارج از توان یک مقاله است، در این پژوهش تنها به تعارض نظریه تکامل با نظم دستگاه آفرینش خواهیم پرداخت. در طول قرن‌های هفدهم تا نوزدهم، برهان نظم پل اصلی میان علم و الهیات به شمار می‌آمد و منبعی برای ترویج علم تلقی می‌شد. همچنین برهان نظم به متکلمان این اجازه را می‌داد تا در برابر نوعی الحاد، از دین و الهیات دفاع کنند. ارائه نمونه‌های فراوان عینی از نظم و تدبیر در عالم طبیعت توسط ویلیام پیللی و تلاش‌های برخی دانشمندان نظیر رساله‌های بریج واتر در آغاز سده نوزدهم، نوید شروع یک نهضت و تدوین کتاب‌های علمی مبتنی بر اثبات نظام مندی عالم طبیعت را می‌داد که نظریه داروین،

ضربه محکمی بر پیکره الهیات طبیعی و برهان نظم وارد کرد و مقدمات ظهور خداناباوری را فراهم آورد. نظریه تکامل با طرح تغییرات تصادفی، غایت را از حیطه زیست‌شناسی حذف کرد و با جایگزین کردن ناظم مابشری برای طبیعت به نام "اصل انتخاب طبیعی" نشان داد که دیگر جایی برای فرضیه خداباوری باقی نیست.

شایان ذکر است که هرچند نظریه تکامل داروین با پیشرفت‌های علوم دچار مشکلات جدی شده است، اما باید توجه داشت که اهمیت این فرضیه به گونه‌ای است که امروزه بسیاری از علوم طبیعی بدون نظریه تکامل نمی‌توانند به بقای خویش ادامه دهند. بنابراین، بجاست که با نگرشی نوین به تعارض‌های نظریه تکامل و خدا-باوری پرداخته، تعارض‌هایی را که به نظر می‌رسد به طوری جدی برطرف نشده، حل نماییم. در این راستا، در صدد هستیم تا از دیدگاه "کیث وارد"^۱ فیلسوف معاصر به بررسی این تعارض‌ها بپردازیم. او که از اساتید برجسته دانشکده الهیات دانشگاه اکسفورد است، مطالعات وسیعی را در زمینه دین پژوهشی انجام داده و کتاب‌های مختلفی را در این زمینه چاپ کرده است. شیوه کیث وارد در برطرف نمودن تعارض‌های نظریه تکامل و اصول دینی سبب امتیاز وی از سایر دین پژوهان شده است؛ زیرا به عنوان یک فرد متدین به جای آن که تنها از نظریه تکامل انتقاد کند، دو جانبه به بررسی مشکل می‌پردازد؛ بدین معنا که وی معتقد است بسیاری از برداشت‌های نادرست موحدان از اصول

1 Keith Ward

چارلز داروین^۱، قدرتمندترین نظریه پرداز ایده تکامل است که این ایده را با نگاهی مخصوص به تحول حیات ارگانیک بیان نموده و گزارش ارزشمندی در مورد چگونگی تکامل انواع موجودات زنده از اجداد نخستین ارائه کرده است. داروین در سفر دریایی خود، متوجه تغییر پذیری جانداران مناطق مختلف شد و به دنبال کشف علل تغییرات جانداران در حالت طبیعی برآمد. او توانست از مطالعه کتاب مالتوس به نام "رساله‌ای در باب جمعیت"^۲، راز تغییر جانداران را در حالت طبیعی به دست آورد. خلاصه نظر مالتوس این است که هرچند افزایش تعداد افراد انسانی، در یک نسبت ثابت هندسی صورت می‌گیرد، اما منابع غذایی مطابق قاعده تصاعد عددی، زیاد می‌شود. برای مثال، اگر فرض کنیم که جمعیت در چهار نسل متوالی به نسبت ۱۶:۸:۴:۲ افزایش یابد، احتمال دارد در طول همین مدت، منابع غذایی به نسبت ۸:۴:۲:۱ زیاد شود که بدین ترتیب با کمبود مواد غذایی روبه رو خواهیم شد (Lewens, 2007: 42). مالتوس پیش بینی کرد که اگر قرار است حیات بر روی زمین باقی بماند، تمایل ناگزیر موجودات زنده به جمعیت زیاد، فقط می‌تواند به وسیله جنگ و بلایای پی در پی، جبران شود. بدین ترتیب، دیدگاه تیره و تاریک دائمی برای بقا بین ارگانیسم‌ها، توسط خواندن کتاب مالتوس به ذهن داروین خطور کرد (Ward, 1998: 62).

داروین توانست از طریق مطالعه کتاب مالتوس، راز تغییر جانداران در حالت طبیعی را به دست آورد؛ به

نظریه تکامل و نیز تحمیل انتظارات علمی بر اصول تکاملی از طرف زیست‌شناسان، سبب بروز چنین تعارضی شده است. از این جهت، با ریشه یابی دقیق تعارض موجود بین نظریه تکامل و خداباوری، از یک سو نشان می‌دهد که اهمیت نظریه تکامل بیش از چیزی است که موحدان می‌پندارند و از سوی دیگر، اثبات می‌نماید که تعبیر موحدانه از علوم طبیعی و تکامل می‌تواند بهترین توضیح را برای این که چرا جهان این گونه خلق شده است، فراهم نماید.

به منظور بررسی تعارض نظریه تکامل و برهان نظم از دیدگاه کیث وارد، ابتدا اشاره‌ای کوتاه به نظریه تکامل و عناصر سازنده آن خواهیم داشت. پس از آن، به طرح اجمالی تعارض‌های میان نظریه تکامل و خداباوری و پاسخ به آن‌ها خواهیم پرداخت. در بخش بعد از میان تعارض‌ها، معارضه نظریه تکامل و برهان نظم را انتخاب کرده، پس از بررسی برهان نظم و تبیین دقیق نسبت برهان نظم و خداباوری از یک سو و تعارض نظریه تکامل و برهان نظم از سوی دیگر، دیدگاه کیث وارد را پیرامون این مسائل بیان کرده، نشان خواهیم داد که نه تنها میان نظریه تکامل و خداباوری هیچ گونه تعارضی وجود ندارد، بلکه فرضیه وجود خداوند موبد وقوع تکامل در جهان طبیعت است.

۱- بررسی نظریه تکامل داروین

به منظور درک بهتر تعارض‌های نظریه تکامل و خداباوری، لازم است اشاره‌ای به نظریه تکامل داشته، مهمترین عناصر سازنده این نظریه را بررسی کنیم.

۱-۱. نظریه تکامل داروین

1 Charles Darwin

2 Essay on the Principle of Population

روش، انواع تازه‌تری را به عرصه رسانند و این سیر تکاملی همچنان ادامه می‌یابد (Ward, 2006: 50). به بیان داروین: "به دلیل نزاع دائمی برای حیات، هر تغییری هر چند اندک ... اگر به حدی باشد که برای نوع مفید است ... سبب حفظ آن نوع می‌شود و به وسیله زاد و ولد موروثی می‌گردد" (Ward, 1998: 63).

۱-۲. عناصر سازنده نظریه تکامل داروین

الف- تغییرات تصادفی: داروین شواهد فراوانی بر وقوع وراثت پذیری تغییرات کوچک و ظاهرا خود به خودی در میان افراد یک نوع به دست آورده بود (باربور، ۱۳۷۲: ۱۱). تغییرات تصادفی، تغییرات شانس در فراوانی ژن‌ها در جمعیت‌های کوچک است که از نسلی به نسلی دیگر قابل انتقال است. احتمال این که تکامل به وسیله تغییرات اتفاقی انجام شود، وجود دارد (عسکری، ۱۳۷۲: ۳۳).

ب- تنازع بقا: به طور کلی، تعداد موجودات زنده از میزان آن‌هایی که می‌توانند به حد تولید برسند، بیشتر است. بنابراین، موجودات در دست‌یابی به حیات، در رقابت دایمی با سایر افراد به سر می‌برند (Lewens, 2007: 42).

ج- بقای اصلح: اصطلاح اصلح در واقع برای سازگاری بهتر با محیط که نتیجه آن داشتن فرزندان بیشتر است، تعریف شده است؛ بدین معنی افرادی که از صفات ممتازی برای بقا برخوردار باشند و سازگاری بیشتری با شرایط طبیعی زندگی و محیط داشته باشند، از حد میانگین بیشتر عمر می‌کنند و زاد و ولد بیشتری دارند و لذا کما بیش سریعتر افزایش می‌یابند. در دراز

گونه‌ای که پس از گذشت مدتی، عاملی را کشف کرد که موجب سازش جانداران با شرایط محیطی می‌شود. او نام این عامل را "اصل انتخاب طبیعی" نهاد که می‌توان گفت اساس نظریه داروین را تشکیل می‌دهد. به نظر داروین، افزایش نامحدود جانوران و گیاهان باعث می‌گردد که به اندازه کافی، غذا و مسکن برای همه افراد فراهم نشود. از این رو، هر موجود زنده، برای کسب غذا، مقابله با رقبای و عوامل ناسازگار محیط باید همواره در تلاش باشد و با مرگ و نابود شدن خود مقابله کند. داروین، این کوشش دایم را "تنازع بقا" نامید (Eugenie, 2004: 23).

به گفته داروین: "یک قانون کلی وجود دارد که منجر به پیشرفت تمامی موجودات ارگانیک می‌شود و آن، این است که قویترین موجود زنده می‌ماند و ضعیف‌ترین موجود می‌میرد" (Ward, 1998: 62). بدیهی است افرادی که دارای صفت مفید برای تنازع باشند، می‌توانند در تنازع بقا کامیاب گردند و آن عده که نیرو و وسیله لازم برای مبارزه ندارند، به فنا و زوال محکوم می‌شوند. بنابراین، نتیجه تنازع بقا، "بقای اصلح" است؛ یعنی طبیعت آن‌هایی را که واجد صفات ممتاز برای بقا و تکثیر هستند و بهتر سازگاری یافته‌اند، برای بقا انتخاب می‌کند (Lewens, 2007: 42-43).

به نظر داروین، هنگامی که صفت مفیدی باعث بقای فرد می‌شود، آن فرد این صفت را از طریق وراثت به اولاد خود منتقل می‌کند. این صفت ممتاز، نسل به نسل تشدید می‌شود و به صورت صفت بارز جدیدی ظهور می‌کند و مقدمات امتیاز آن گروه از اجدادش را فراهم می‌سازد. انواع جدید هم به نوبه خود می‌توانند به همین

ب- تشکیک در برهان نظم: داروین معتقد بود نظمی که در جهان موجودات زنده می بینیم، یک نظم از قبل طرح ریزی شده نیست، بلکه در نتیجه تحولات دراز مدت مبتنی بر تصادف به وجود آمده است. در نظر برخی از موحدان این نظر بدان معناست که کارهای طبیعت اتفاقی و غیر عقلانی است و نظریه تکامل، فرایندی فاقد هدف و پدیده‌ای تصادفی است که با حکیمانه بودن صنع و مدبرانه بودن آفرینش در تعارض است.

ج- اخلاق تکاملی: بعضی از تفاسیر انتخاب طبیعی، تکامل را به عنوان نبردی ظالمانه برای بقا می‌دانند؛ نزاعی که در آن، موجود قوی زمین را به ارث می‌برد و موجود ضعیف به کلی از بین می‌رود. بر این اساس کوشش می‌شود تا اصول اخلاقی به حسب سهمی که در بقا دارند، ارزشیابی شوند؛ یعنی هر رفتاری که احتمال بقا را افزایش دهد، خوب تلقی می‌شود و هر چیزی که در خلاف این جهت عمل کند، بد است. در نتیجه چنین برداشتی، موحدان تصور می‌کنند که اگر ایده تکامل، شرح کاملی پیرامون جریان خلقت باشد، قطعاً از تبیین مفاهیم دینی نظیر عشق، تواضع، فروتنی و ایثار... ناتوان است.

د- بی‌هدفی جهان آفرینش: زیست‌شناسان بر این باورند که علت وقوع تکامل، عامل انتخاب طبیعی است که عملکرد آن انتخاب ارگانیسم‌های سازگارتر برای بقاست. بر این اساس، موحدان معتقدند که انتخاب طبیعی نشانه جهانی است که نسبت به حیات و انسانیت بی‌تفاوت است و کل طبیعت که شامل انسان نیز می‌شود، محصول تصادف و پدیده‌ای فاقد هدف و معنا

مدت این سیر به انتخاب طبیعی این تغییرات می‌انجامد و در موازات آن تغییرات نامطلوب تر کاهش می‌یابند و سرانجام محو می‌شوند تا به آنجا که تبدیل تدریجی نوع رخ دهد (Darwin, 1985: 170-69).

د- انتخاب طبیعی: مکانیسم اصلی نظریه تکامل انتخاب طبیعی^۱ است که مشتمل بر تغییرات نامنظم، تنازع بقا و انتخاب اصلح است. انتخاب طبیعی عامل اصلی تعیین کننده جهت تغییرات تکاملی است (Eugenie, 2004: 23).

۲- تعارض نظریه تکامل با ادیان ابراهیمی

مسئله تکامل انواع یا داروینیسم که در قرن نوزدهم توسط چارلز داروین مطرح گردید، در طول زمان موجی از اشکالات را نسبت به عقاید دینی برانگیخت. در این بخش، تعارض‌هایی را که نظریه تکامل و برداشت‌های بعدی از آن برای دین و دینداران به وجود آورده، از دیدگاه فیلسوف معاصر کیت وارد بررسی می‌کنیم.

۱-۲. مهمترین عوامل تعارض نظریه داروین با عقاید

دینی

الف- مسئله خلقت: تکامل داروینی، خلقت بر اساس ثبات انواع را که اعتقاد رایج در همه ادیان ابراهیمی از قدیم الایام بوده است، به چالش کشید. به قول دانیل دنت: "ایده داروین کتاب تکوین را به بوته اساطیر جالب رانده است" (گلشنی، ۱۳۸۳: ۱۳).

الف- وارد در پاسخ به این مسأله که نظریه تکامل و انتخاب طبیعی با حکمت صنع و مدبرانه بودن آفرینش در تعارض قرار دارد، می‌گوید: پذیرش چنین برداشتی از فرایند تکامل، ضرورتی ندارد؛ زیرا می‌توان تصور کرد که خداوند انتخاب طبیعی را وسیله‌ای برای تحقق اهداف مشخصی قرار داده است؛ به طوری که این اهداف به شیوه دیگری غیر از انتخاب طبیعی حاصل نمی‌شوند. بنابراین، منشأ اشتباه موحدان، خلط یک تفسیر خاص از انتخاب طبیعی با تفسیر خاصی از دین است، در صورتی که اگر واقعا تکامل، فرایندی بی هدف و تصادفی بود، تضاد بین انتخاب طبیعی و دین صورت می‌گرفت (Ward,1998: 63-64).

ب- وارد در جواب این اشکال که نزاع دائمی موجودات برای بقا، نشانه ظلم بنیادین جهان به خصوص نسبت به ضعفاست، می‌گوید: "باید پذیرفت که انتخاب طبیعی بدین معنی نیست که انسان به چنین تفسیر ظالمانه‌ای تن در دهد، بلکه می‌توان انتخاب طبیعی را به عنوان وسیله‌ای برای همکاری و نوع دوستی به شمار آورد" (Ward,1998: 63-64). کیث وارد بر اساس تصور داروین از جهان طبیعت به عنوان مجموعه نامتناهی موجودات ارگانیک دارای روابط متقابل با یکدیگر، معتقد است که می‌توان با تصویری کاملاً متفاوت به جهان نگریست. در این نگرش جهان به عنوان شبکه ارتباطی در نظر گرفته می‌شود که اجزای آن با زیبایی و ظرافت خاصی با یکدیگر سازگار شده‌اند و در جهت پیشرفت و هماهنگی پیچیده و پیوسته قرار دارند (Ward,2006: 56-57).

تلقی می‌شود؛ زیرا مبتنی بر طرح از پیش تعیین شده‌ای نیست که از آغاز خلقت دنبال شود (Ward,1998: 63-64).

۲-۲. کیث وارد و بررسی تعارض‌های نظریه تکامل با خداباوری

از میان تعارض‌هایی که میان نظریه تکامل و عقاید دینی برشمردیم، به جز مورد اول که مسأله خلقت است، سه عنصر اتفاقی بودن، تنازع بقا و انتخاب طبیعی بی‌هدف، همگی حاکی از جهانی هستند که با فرضیه وجود خداوند در تعارض قرار دارند؛ زیرا در صورت بروز تعارض میان کتب مقدس و نظریه تکامل، انکار کتب مقدس مستلزم انکار خداوند نیست. انسان می‌تواند مؤمن به خداوند باقی بماند، در حالی که ممکن است به هیچ یک از کتب آسمانی اعتقاد نداشته باشد. دانشمندانی نظیر استیون وینبرگ، تی.اچ. هاکسلی، ارنست هائیکل، کارل مارکس، فریدریش نیچه و زیگموند فروید، همگی فکر داروین را موافق الحاد خود یافته و ادعا می‌کنند که نظریه تکامل، عقیده به یک خدای ذوالعنایه را بسی قاطعتر از فیزیک رد می‌کند (هات، ۱۳۸۲: ۹۱-۸۹).

۲-۳. سه تعارض و سه پاسخ کوتاه از کیث وارد

همان‌طور که بیان شد، برداشت‌های برخی موحدان از نظریه تکامل و اصل انتخاب طبیعی سبب شده قایل به تضاد میان نظریه تکامل و خداباوری شوند. کیث وارد پیش از بحث مفصل پیرامون این تعارض‌ها، سه پاسخ مختصر به آن‌ها داده است:

طبیعت باشند. این در حالی است که الهیات طبیعی به معنی خاص، تنها شامل برهان‌های خداشناسی می‌شود که منشأ طبیعی دارند (باربور، ۱۳۷۲: ۶۴).

دو برهان در دایره شمول الهیات طبیعی به معنی خاص قرار دارد:

الف- احتجاج بر وجود خداوند به وسیله رخنه‌های خاص در توصیف علمی: هنگامی که علم تجربی در توصیف رخدادهای طبیعی، به علت‌های مادی دست نمی‌یابد، با توسل به دخالت خداوند، آن پدیده‌ها را توضیح می‌دهد و بدین وسیله وجود او را اثبات می‌نماید که در این روش به خداوند رخنه‌پوش موسوم است (باربور، ۱۳۷۲: ۲۴-۲۲).

ب- احتجاج بر وجود خداوند با توسل به سامانمندی طبیعت: این اطلاق همانی است که از آن تعبیر به برهان نظم می‌شود و با طرح نظریه تکامل زیستی موجودات زنده در قرن نوزدهم میلادی به طور جدی به چالش گرفته شد (باربور، ۱۳۷۲: ۶۵-۶۴). در این برهان، گاهی به طرح و ترکیب خصوصیات هر ارگانیسم استناد می‌شود و گاهی سامانمندی کل نظام هستی مورد توجه قرار می‌گیرد که هر دو از مصادیق برهان نظم به حساب می‌آیند.

تقریر برهان نظم توسط دیوید هیوم در کتاب **محاورات درباره دین طبیعی از زبان کلنانتس** (شخصی که از برهان نظم دفاع می‌کند) از نوع اول است و تقریر برهان نظم توسط ویلیام پیلی در کتاب **الهیات طبیعی**، استدلال به شکل دوم است. نمونه بارز این روایت، تمثیل چشم است که به عنوان گواه بر

ج- بر اساس دیدگاه موحدان، انتخاب طبیعی توسط عمل غیر عقلانی خود، ارگانیسم‌های سازگارتر را برای بقا بر می‌گزیند و این بدین معناست که نظریه تکامل و انتخاب طبیعی نسبت به حیات انسانی بی‌اهمیت است. بدیهی است که اگر این برداشت از انتخاب طبیعی لحاظ شود، با هر دیدگاه دینی در تضاد قرار می‌گیرد، اما حقیقت آن است که نظریه تکامل، وجود موجودات عقلانی و هشیار (انسان) را از طریق انتخاب طبیعی، هدف فرایند تکاملی می‌داند و این نظریه با دیدگاه دینی در تضاد نیست؛ زیرا دین نیز وجود موجودات هوشیار را هدف فرایند خلقت می‌داند؛ خواه از طریق انتخاب طبیعی به عرصه وجود رسند و یا از طریق دیگر (Ward, 1998: 64).

۳- برهان نظم

در بحث پیش تعارض نظریه تکامل با خدا باوری ذکر شد. در این قسمت از میان آن عوامل، به تعارض میان نظریه تکامل با مدبرانه بودن جهان آفرینش می‌پردازیم. درک صحیح تعارض نظریه تکامل و برهان نظم، مستلزم چند نکته است از جمله: تبیین جایگاه برهان نظم در الهیات طبیعی و الهیات به معنی خاص و بیان برهان نظم مبتنی بر تقریر علت غایی.

۳-۱. جایگاه برهان نظم در الهیات طبیعی

در عرف متکلمان، الهیات طبیعی دو کاربرد عمده دارد: ۱- الهیات به معنی عام؛ ۲- الهیات به معنی خاص. الهیات طبیعی به معنی عام، ناظر به کلیه برهان‌های خداشناسی است که متخذ از عقل، نقل و

وجود مدبری حکیم و هوشمند بر آن استناد می‌شود (باربور، ۱۳۷۲: ۴۷).

۳-۳. تقریر برهان نظم مبتنی بر علیت

تقریرهای گوناگونی از برهان نظم رایج است که عبارتند از: تقریر کانت، تقریر مبتنی بر زیبایی، تقریر مبتنی بر احتمالات و تقریر مبتنی بر علیت. به دلیل گسترده بودن بحث در این جا از ذکر و توضیح همه تقریرها پرهیز کرده و تنها تقریر مبتنی بر علیت را که با نظریه تکامل داروین خدشه دار شد، بررسی می‌کنیم.

در این بخش، ضمن توضیح علت انتخاب تقریر علیت، انواع علیت را ذکر کرده، مشخص خواهیم کرد که بین انواع چهارگانه علل، مراد از علت در برهان نظم چیست.

از میان انواع نظمی که می‌تواند میان اعضای یک مجموعه از موجودات برقرار باشد؛ یعنی نظم صناعی، اعتباری و تکوینی، نظم مورد بحث در برهان نظم، نظم تکوینی است که مرهون پیوند علی و معلولی اجزای یک مجموعه است؛ زیرا نظم صناعی و اعتباری که اجزا در آنها با یکدیگر پیوند علی و معلولی ندارند و نظم حقیقی در آنها به چشم نمی‌خورد، از بحث برهان نظم خارج هستند.

نظم علی و معلولی نیز به نوبه خود سه گونه نظم حقیقی را شامل می‌شود که عبارتند از: نظم بین علت فاعلی و معلول، نظم بین علل داخلی یعنی ماده و صورت و نظم بین علت غایی و معلول. از بین اقسامی که ذکر شد، نظم بین علت غایی و معلول محل بحث در برهان نظم است. رایجترین تقریر از برهان نظم در

فلسفه اسلامی و غرب همین تقریر است که از آن با عنوان‌هایی، نظیر برهان نظم، برهان طرح و تدبیر^۱، برهان اتقان صنع یا برهان غایت شناختی^۲ یاد می‌شود (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۷۹).

به منظور ارائه تصور بهتری از نظم مورد بحث در برهان نظم، به این توضیح توجه کنید: برای پدیده‌های مصنوعی و طبیعی موجود در جهان هستی چهار علت تصویر می‌شود: علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غایی. هنگام اثبات وجود ناظم برای جهان با استناد به نظم و نظام هستی، مراد اثبات علت مادی یا علت صوری و یا علت فاعلی برای هستی نیست؛ زیرا اثبات علل مذکور، به طور منطقی اثبات سازنده عالم و حکیم برای هستی را در پی ندارد؛ ضمن آن که وجود علل مادی، صوری و فاعلی برای عالم، مورد قبول و اعتراف همه اندیشمندان اعم از الهی و مادی است. نظم مورد استناد در الهیات که ما را به وجود سازنده صاحب علم و شعور رهنمون می‌شود، نظم ناشی از علت غایی است؛ به این معنی که فاعل دارای قوه شعور، از خلقت منظوری داشته و برای آن منظور انتخاب کرده است (گلشنی، ۱۳۸۳: ۵۳-۴۹). بنابراین، آنچه در تقریر دقیق برهان نظم مورد توجه قرار می‌گیرد، استدلال از نظام‌های موجود در جهان بر وجود قصد و غایت در کار خلقت، و از این طریق استدلال بر وجود سازنده‌ای صاحب علم و شعور و تدبیر برای جهان است که تفسیر هستی بدون در نظر گرفتن این موجود به هیچ وجه ممکن نیست.

1 design for argument
2 teleological argument

طبق چنین دیدگاهی هر موجود صرف نظر از نقشی که در رسیدن جهان به هدفش - که همان وجود انسان‌هاست - دارد، برای وجود خودش نیز هدف و غایتی مستقل دارد.

به منظور درک صحیح تعارض نظریه تکامل و برهان نظم توجه به این نکات حایز اهمیت است: برهان نظم مبتنی بر تقریر علیت در تعارض نظریه تکامل و برهان نظم مورد استناد است.

از میان علت‌های چهار گانه، تنها علت غایی است که با طرح نظریه تکامل به چالش کشیده شده است.

علت غایی بدین معنی است که ساختار هر پدیده متناسب با هدفی است که موجود به سمت آن در حرکت است.

تناسب هر پدیده با هدفی که به سمت آن در حرکت است، به معنای نظم دقیق جهان است.

از وجود نظم به وجود ناظم پی برده می‌شود. خداوند که آفریدگار جهان است، از پیش برنامه‌ای برای جهان خلقت داشته است و طبق آن طرح از قبل مشخص شده، موجودات را خلق کرده است.

هر موجودی با توجه به وجود شخصی‌اش و نیز با توجه به کل جهان هستی، به سمت غایت مشخصی در حرکت است.

۴- تقابل نظری تکامل و برهان نظم

در این بحث در صدد هستیم تا تقابل نظریه تکامل و برهان نظم را بررسی کنیم. بدین منظور ابتدا نکاتی را پیرامون اهمیت غایت از زمان سقراط تا ظهور نظریه

از این تقریر گاهی با عنوان غایت‌شناسی مبتنی بر تمثیل نیز یاد می‌شود؛ زیرا این برهان به تصریح یا به تلویح بر تمثیل با ساخته‌های دست انسان استوار است؛ چنانکه پیلی چشم را با ساعت قیاس کرد و چنین استدلال کرد که اگر کسی در جزیره برهوتی یک ساعت پیدا کند، حق دارد چنین بیندیشد که موجودی هوشمند آن را ساخته است. به همین ترتیب، انسان حق دارد که با بررسی ساختمان ساز و کار چشم انسان، نتیجه بگیرد که ساخته موجودی هوشمند است (Dawkins, 1986:3-6). همچنین پیلی عالم طبیعت را به یک ساعت تشبیه کرده، این گونه استدلال می‌کرد که عالم طبیعت نظم‌ی بسیار پیچیده‌تر از هر گونه ساعتی را نشان می‌دهد؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که باید یک طراح هوشمند، مسؤول نظم ظریف طبیعت بوده باشد.

خلاصه آن که برهان نظم بیان می‌کند که ما از مشاهده جهان طبیعت پی به وجود آفریدگار می‌بریم. بر اساس برهان نظم مبتنی بر تقریر علیت، وجود یک نوع رابطه منطقی میان پدیده‌های عالم طبیعت و کل نظام طبیعت و غایت‌هایی که به سمت آن‌ها در حرکت هستند، سبب ایجاد نسبت میان طبیعت و آفریدگار آن می‌شود. در این صورت عقل به روشنی حکم می‌کند که یک نوع نظم منطقی میان هماهنگی و آگاهی یا هدفداری و شعور وجود دارد. بر این اساس، موحدان بر این باورند که خلقت جهان و رویدادهای آن و ارتباط آن‌ها با اهدافشان همگی مبتنی بر طرحی است که پیش از خلقت جهان نزد خداوند وجود داشته و خداوند بر اساس آن جهان آفرینش را خلق کرده‌است.

ماهیت اشیا بود، بلکه به علل فاعلی معطوف بود. آن‌ها بخش محدودی از نحوه عمل پدیدارهای طبیعی را می‌گرفتند و جدا از هرگونه نظام جامع و شامل متافیزیکی توصیف می‌کردند. در این میان، اسپینوزا پا را فراتر از دیگران نهاده و از مفهوم سنتی خدا دست شست و کل هستی را بدون غرض و غایت دانست؛ زیرا او بر این باور بود که هر چیز بر اساس قوانین عینی و انعطاف ناپذیر علی و معلولی رخ می‌دهد. با این وصف، مایل بود که بنیاد یا نظام تغییر ناپذیر غیر مشخص کیهانی را خداوند بنامد. سرانجام با انقلاب علمی نیوتن، فلسفه ارسطویی طرد شد و روش‌های تجربی جایگزین روش قیاسی گردید و پایه‌های فلسفی غیر لازم از ساختار علوم طبیعی برداشته، نوعی فلسفه طبیعی بنیان نهاده شد (گلشنی، ۱۳۸۵: ۲۵-۱۹).

۴-۲. تحلیل نظریه تکامل و برهان نظم

با ظهور نظریه تکامل بسیاری از کارکردهای جهان طبیعت که قبلاً با توجه با علت غایی و هدفداری مشخص می‌شد، تفاوت کرد. با طرح نظریه تکامل، برخی بر آن شدند که انتخاب طبیعی مورد تاکید داروین می‌تواند به نظم بینجامد؛ بدون آن که ناظمی در کار باشد. نظریه انتخاب طبیعی داروین که متشکل از مفاهیمی نظیر تغییرات تصادفی، تنازع بقا و بقای اصلح بود، برهان نظم را آسیب پذیر کرد؛ چرا که تکیه گاه این برهان سازگاری ساختمان بدن موجودات زنده با وظایف مفیدشان بود و این سازگاری با عنصر انتخاب طبیعی و بدون نیاز به وجود طرح یا تدبیر پیش اندیشیده، قابل تعلیل می‌نمود. در واقع، بر اساس فرضیه

تکامل داروین بیان کرده، پس از آن به تحلیل برهان نظم و نظریه تکامل می‌پردازیم تا محل نزاع روشن گردد.

۴-۱. جایگاه علت غایی پیش از نظریه تکامل

پیش از ظهور نظریه تکامل داروین، دغدغه اصلی در تبیین اشیا معطوف به غرض غایی بود. سقراط، افلاطون و ارسطو نگاهی غایت انگارانه به جهان طبیعت داشتند. این ویژگی غایت جویی تا حدی نتیجه این تصور بود که در سلسله مراتب هستی هر چیزی از جایگاه ویژه خود برخوردار است؛ زیرا مخلوق خداوندی است که دارای قصد و غایت است. در دوره‌های بعد، اعتقاد به مبدأ لایزال الهی و راه یابی به حکمت او از مشاهده ساختار شگفت انگیز طبیعت در اعترافات اگوستین و تنقیح برهان نظم و اعتقاد به جایگاه رفیع الهیات طبیعی پس از الهیات وحیانی از سوی آکویناس، حاکی از ترقی و تعالی جایگاه این برهان در قرون وسطی و فلسفه مدرسی است.

در عصر رنسانس، علم جدید با کنار نهادن جست و جوی غایات، صرفاً به تبیین و توصیف پدیده‌ها اکتفا کرد. در این دوران بسیاری از تعالیم قرون وسطی از نظر روش‌شناختی و محتوا دچار چالش شد. در دوره رنسانس کپرنیک، کپلر و گالیله استدلال ریاضی و مشاهدات تجربی را مطرح و روابط کمی ریاضی را جایگزین روابط کیفی ارسطویی کردند. همچنین تبیین غایت‌شناختی جای خود را به تبیین توصیفی داد؛ به طوری که توجه و علاقه دانشمندان نه به علل غایی، که ناظر به آینده بود و نه به علل صوری، که ناظر به

انتخاب موجودات اصلح در عرصه تنازع بقا به شمار می‌رود. بدین گونه نظریه تکامل، با حذف طرح از پیش تعیین شده برای خلقت توسط عنصر تغییرات تصادفی (جهش) و جایگزینی علت مابشری برای نظم طبیعت به نام انتخاب طبیعی، جایی برای توسل به فرضیه وجود خداوند باقی نمی‌گذارد (هات، ۱۳۸۲: ۹۲-۹۱).

طبق این نظریه، ظهور تدریجی گونه‌ها از طریق تحول گونه‌های بسیار ساده‌تر، بستگی به زمینه‌های قبلی گونه‌های پیشین و شرایط موجود دارد. در این صورت، نه تنها قبول پیدایش تصادفی گونه‌ها غیرمحمول نیست بلکه ظهور انسان بدون دخالت عامل هوشمند نیز محتمل‌تر می‌شود. بنابراین، فرضیه تکامل نشان می‌دهد که دلالت نظم بر ناظم وقتی است که نسبت به شرایط ظهور تصادفی آن پدیده علم نداریم، اما هنگام اطلاع از احتمالات ظهور یک پدیده می‌توان مکانیزم‌های مادی را جایگزین تفسیر غایی کرد (قراملکی، ۱۳۷۳: ۲۶-۲۵).

تفسیر علی‌ای که فرضیه تحول انواع از عالم ارگانیسم‌ها ارائه می‌کند، به گونه‌ای است که دانشمند را از دست‌یابی به تفسیر غایی بی‌نیاز می‌کند و راه را برای تفسیر تصادفی در عالم حیات باز می‌نماید. بر اساس نظریه تکامل نظم کنونی محصول تدریجی و تصادفی قوانین کور و کوری است که بدون هیچ تدبیر و برنامه‌ریزی حکیمانه‌ای عمل می‌کنند. بدین ترتیب، اتفاق به صورت نقیض طرح و تدبیر جلوه‌گر می‌شود.

"ریچارد داوکینز" از جمله زیست‌شناسان معاصر است که در زمینه تکامل پژوهش‌های فراوانی انجام داده است. داوکینز بر این باور است که نظریه تکامل و خداباوری هیچ گاه نمی‌توانند مؤید یکدیگر باشند. او

تکامل، تغییرات تصادفی در تکامل انواع حیاتی، نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. داروین بر این باور بود که تنها دلیل وجود انواعی که اکنون توانسته‌اند در تنازع بقا جان سالم به در ببرند، این است که آن‌ها واجد صفات و خصوصیتی بوده‌اند که سایر انواع، فاقد آن ویژگی‌ها بوده و به همین دلیل، در فرایند تنازع بقا از بین رفته‌اند. داروین می‌پنداشت که با گذشت زمان و تغییر شرایط محیطی، صفات انواع برتر تا آنجا تغییر می‌یابند که با اجداد خود تفاوت بسیاری حاصل می‌کنند. باور علمی داروین بر این بود که روند پیدایش چنین تغییراتی، طبق طرح از قبل مشخص شده نبوده و طبیعت به صورت تصادفی به سمت و سوی کنونی سوق پیدا کرده است. بنابراین، بین وجود یک پدیده و هدفی که در پیش دارد، نسبتی وجود ندارد و این بدین معنی است که نه تنها پدیده‌های طبیعت به دنبال هدف خاصی نیستند، بلکه حرکت مجموعه جهان هستی نیز دارای جهت خاصی نیست.

مقصود از علتی که نظریه تکامل آن را خدشه دار کرده، علت غایی است، اما این نکته ضروری را نیز نباید از خاطر دور داشت که با خدشه‌دار شدن علت غایی، علت فاعلی نیز مورد تردید واقع می‌شود. در رابطه با علت فاعلی (صرف نظر از اعتقادات شخصی داروین که در دوران زندگی او دستخوش تغییرات متضادی شده است و صرف نظر از مبدأ پیدایش هستی) باید توجه داشت که بر اساس نظریه تکامل آنچه موجب تحول و تکامل موجودات می‌شود، علت فاعلی به معنی خداوند نیست، بلکه این "اصل انتخاب طبیعی" است که جایگزین خداوند شده است و عامل

بی هدف بوده که ظرف بیلیون‌ها سال آزمایش و خطا بخش‌های طبیعت را چنین جالب کرده است (Dawkins, 1986: 3-6).

۵- تعارض نظریه تکامل و برهان نظم از دیدگاه کیث وارد

کیث وارد فیلسوف معاصر، با دقت نظر در مسائل دینی و زیست‌شناسی تکاملی با نگرشی نوین به حل تعارض نظریه تکامل با برهان نظم پرداخته است. او بر این باور است که بروز چنین تعارضی، از یک سو ریشه در برداشت موحدان از اصول نظریه تکامل دارد و از سوی دیگر، به تحمیل انتظارات غیر علمی بر عناصر این نظریه از جانب زیست‌شناسان مربوط می‌شود. او معتقد است که برای برطرف نمودن تعارض مفروض، پیش از هر چیز لازم است بدانیم که مقصود زیست‌شناسان از نبود هدف در مجموعه جهان هستی و تک تک پدیده‌های آن چیست. به نظر وارد، مفهوم تغییرات تصادفی یا به اصطلاح جهش، ناظر به بی‌هدفی اجزای جهان هستی است و عملکرد انتخاب طبیعی، به نبودن هدف در مجموعه جهان هستی مربوط می‌شود. بنابراین، باید ابتدا به بررسی مقصود از بی‌هدفی تغییرات تصادفی و انتخاب طبیعی در منطق زیست‌شناسی تکاملی پرداخته شود و سپس با بررسی اشتباه موحدان در برداشت از تغییرات تصادفی و بی‌هدفی جهان هستی بر اساس نظریه تکامل، موارد بروز تعارض برطرف گردد. در این مسیر، با بررسی علمی اصل انتخاب طبیعی، مشخص خواهد شد که میان انتخاب

معتقد است که هرچند استدلال قدیمی ویلیام پیلی برای اثبات طرحمندی و نظم طبیعت پیش از ظهور نظریه داروین، بسیار متقاعد کننده بوده، اما با کشف اصل انتخاب طبیعی شکست خورده است. دلیل داو کینز بر این امر آن است که داروین توضیح دیگری برای وجود طرح و هدف در جهان زیست‌شناسی ارائه کرده است که مبتنی بر عملکرد انتخاب طبیعی بر اساس جهش‌های تصادفی است که به سمت خاصی در حال پیشرفت نیستند (Dawkins, 1986: 6) و (Dawkins, 1986: 312) در این صورت، تمام طرح‌های طبیعت به جای نمایش یک ساعت ساز با بصیرت که در برهان نظم ارائه می‌شود، ساعت ساز کور را به نمایش می‌گذارد که همان نیروهای بی‌هدف فیزیک است که به نحو بسیار خاص به کار گرفته شده است. علت این که او عنوان ساعت ساز کور را بر می‌گزیند، این است که داو کینز بر این باور است که یک ساعت ساز حقیقی بصیرت دارد و دندان‌ها و فنرها را به گونه‌ای خاص طراحی کرده است؛ به طوری که می‌توان گفت در ذهن خویش برای آینده هدف دارد اما اصل انتخاب طبیعی که داروین آن را تبیینی برای تمام انواع حیات و شکل‌های ظاهری هدفدار آن قرار داده است، بی‌هدف، بی‌شعور و خودکار است که هدفی در ذهن ندارد. از نظر او انتخاب طبیعی چشم بصیرت ندارد و نمی‌تواند برای آینده برنامه‌ریزی کند (Dawkins, 1986: 21-42). بنابراین، می‌توان گفت که این نظریه هرگونه توسل بجا به فرضیه وجود خدا را رد می‌کند، زیرا اگر اساساً ساعت سازی در کار بوده باشد، آن ساعت ساز یک خدای هوشمند نبوده است، بلکه فرایند انتخاب طبیعی

موجودی به عرصه تولید مثل وارد نشده است، بی هدف به شمار می‌رود و به عنوان زائیده‌ای در نظام آفرینش محسوب می‌شود. بر اساس عملکرد اصل انتخاب طبیعی، از بین فرزندان یک موجود آن‌هایی انتخاب می‌شوند که به نحو بهتری با محیط سازگار شده باشند؛ در این صورت می‌توانند در عرصه تنازع بقا پیروز میدان شوند. موجوداتی که مورد انتخاب طبیعت قرار گرفته‌اند، به زاد و ولد خود ادامه داده، با انتقال بهترین صفات به نسل‌های خود، نوع آن‌ها بهترین نوع در میان انواع خواهد شد. بنابراین، از دیدگاه زیست‌شناسی هدف یعنی پیروزی در میدان تنازع بقا و تولید مثل به منظور حفظ انواع (Ward, 2002: 117-115).

برای مثال، تا زمانی که موجودی نظیر انسان تولید مثل نداشته باشد، به لحاظ انتخاب طبیعی، موجودی است که یک محصول فرعی و بی معنا در نظام آفرینش محسوب می‌شود؛ زیرا نتوانسته است افراد خود را در میان سایر موجودات حفظ کند و بقای آن‌ها را تضمین نماید. چنین موجودی در عرصه حیات و تنازع بقا مغلوب شده است و نمی‌تواند به عنوان بهترین موجود مورد انتخاب طبیعت قرار بگیرد. مثال دیگر، موجوداتی هستند که نسل آن‌ها منقرض شده است. زیست‌شناسان تکاملی معتقدند نمی‌توان برای حیات موجوداتی که دستخوش انقراض شده‌اند، هدفی در نظر گرفت؛ زیرا آن‌ها مورد انتخاب طبیعی قرار نگرفته‌اند و به همین دلیل از بین رفته‌اند: دایناسورها جاندارانی هستند که چون نسل آن‌ها ادامه نیافته است، موجودات بی هدفی به شمار می‌روند.

طبیعی و فرضیه وجود خداوند، کدام یک صلاحیت بیشتری برای توضیح هدفداری جهان هستی دارند.

۱-۵. مقصود از هدفمندی در نظریه تکامل

بر اساس تقریر برهان نظم مبتنی بر علت غایی، مجموعه جهان طبیعت و تک تک اجزای آن، هرکدام به سوی هدف و مقصدی مشخص که بر اساس طرحی که نزد پروردگار است، در حرکت هستند. در مقابل، داروین و بسیاری از زیست‌شناسان بر این باورند که تکامل جهان طبیعت و موجودات آن بر اساس تغییرات تصادفی و "جهش" صورت می‌گیرد. از آن جا که جهش‌ها سمت و سوی مشخصی ندارند، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جهان طبیعت بر اساس طرح از پیش تعیین شده‌ای حرکت نمی‌کند. در این صورت، با جایگزینی تغییرات تصادفی و اصل انتخاب طبیعی با طرح و هدفمندی، دیگر جایی برای اعتقاد به فرضیه وجود خداوند باقی نمی‌ماند (ward, 2002: 122-111).

۲-۵. آیا وقوع تغییرات تصادفی ناظر به بی هدفی

اجزای جهان هستی است؟

کیت وارد معتقد است که هدفداری طبیعت را می‌توان به دو گونه توضیح داد:

۱- هدفمندی تک تک پدیده‌های جهان هستی؛ ۲-

هدفداری مجموع دستگاه آفرینش.

کیت وارد بر این باور است که ابتدا باید بفهمیم چرا زیست‌شناسان نظریه تکامل را بی هدف می‌دانند. بسیاری از زیست‌شناسان بر اساس آنچه داروین درباره اصل انتخاب طبیعی بیان کرده و امروزه زیست‌شناسی تکاملی به آن پی برده است، معتقدند تا زمانی که

ارزش اشکال متنوع حیاتی را درک کند. بنابراین، هنگامی که هدف در اشکال متنوع و پیچیده حیاتی نهفته باشد، در این صورت وجود آن‌ها بی هدف نیست و هدف فرایند تکامل محسوب می‌شود. مطابق این نگرش، دایناسورها نه تنها شکست نخورده‌اند، بلکه در عرصه حیات پیروز میدان بوده‌اند (ward,2002: 114).

۳-۵. هدف مجموع دستگاه آفرینش

زیست‌شناسان تکاملی بر این باورند که بر اساس تغییرات تصادفی نمی‌توان وجود پدیده‌های جهان هستی را هدفمند دانست و از آن جا که وجود مجموعه چیزی جدای از وجود اجزایش نیست، هنگامی که وجود اجزا هدفمند نباشد، مجموع دستگاه آفرینش نیز نمی‌تواند هدفی را دنبال کند. بنابراین، اصل انتخاب طبیعی که بر اساس مکانیسم تغییرات تصادفی عمل می‌کند، نمی‌تواند از انتخاب موجودات سازگاری یافته هدفی را دنبال کند. ریچارد داوکینز بر این باور است که چون اصل انتخاب طبیعی، عامل کور و بی هدف است، بدون طرح و نقشه از پیش تعیین شده به انتخاب می‌پردازد (Dawkins, 1996: 15). در این صورت نمی‌توان انتظار داشت که مجموعه جهان به سمت مشخصی در حرکت باشد. در این راستا، داروین و حتی بسیاری از زیست‌شناسان تکاملی مانند استفان گولد، معتقدند که اگر جهان هستی بار دیگر به وجود می‌آمد، می‌توانست مسیری را متفاوت با آنچه که اکنون می‌پیماید، طی کند. در مقابل، پیروان ادیان ابراهیمی معتقدند که نه تنها وجود هر پدیده‌ای در جهان هستی،

بدین ترتیب، می‌توان گفت مقصود زیست‌شناسان از نبود هدف در اجزای جهان هستی و به تبع مجموعه عالم، این است که در روند تکامل حیات، موجوداتی پا به عرصه وجود می‌گذارند که بود و نبود آن‌ها تاثیری در سمت و سوی حرکت تکاملی جهان آفرینش ندارد و هستی نمی‌تواند از وجود آن‌ها در جهت هدف مشخصی استفاده کند (ward,2002: 113). اما کیث وارد نظریه زیست‌شناسان در مورد معنی هدف را نقد می‌کند و معتقد است هرچند طبق اصل انتخاب طبیعی می‌توان چنین ادعایی را پذیرفت، اما زندگی انسانی که تولید مثل ندارد بی هدف نیست؛ زیرا این انسان نمی‌پندارد که تنها دلیل وجود او تولید مثل است. اگر کارکرد اصل انتخاب طبیعی را مبنای هدفمندی آفرینش قرار دهیم، آن‌گاه باید تصدیق کنیم که تمام موجوداتی که تولید مثل ندارند و یا موجوداتی که منقرض شده‌اند، بی‌هدف هستند و نظام آفرینش بدون وجود چنین موجوداتی نیز می‌توانسته است نظام خود را حفظ کند؛ درحالی که چنین ادعایی پذیرفته شده نیست. ما می‌توانیم بپذیریم که موجوداتی که تولیدمثل ندارند یا منقرض شده‌اند، مورد انتخاب طبیعت قرار نگرفته‌اند، اما نمی‌توانیم تصدیق کنیم که وجود چنین موجوداتی بی‌هدف است؛ زیرا هر موجودی که در نظام طبیعت خلق شده است، دو نحوه وجود دارد: از یک سو وجودش برای خودش ارزشمند است و از سوی دیگر، نقش مؤثری در مجموعه جهان هستی به عهده دارد.

کیث وارد معتقد است وجود تمام پدیده‌های جهان هستی، صرف نظر از ارزش بقا و تولید مثل، برای خداوند ارزش دارند و تنها خداوند است که می‌تواند

هدفدار است، بلکه مجموعه جهان هستی هم به دنبال تحقق هدف معینی است و معتقدند که وجود انسان، هدف خلق دستگاه آفرینش است.

کیث وارد اگر چه در صدد بررسی وجود انسان به عنوان هدف خلقت از دیدگاه ادیان ابراهیمی نیست، اما با نگرشی نوین، ظهور انسان به واسطه فرایند تکامل را مورد توجه قرار می‌دهد و از آن برای اثبات هدفمندی فرایند تکامل بر اساس مکانیسم انتخاب طبیعی بهره می‌برد. کیث وارد معتقد است اگرچه وقوع تصادف در ترکیب ژن‌ها از نظر زیست‌شناسان غیر قابل انکار است، اما نمی‌توان عملکرد انتخاب طبیعی را تصادفی دانست؛ زیرا انتخاب طبیعی طی فرایندی که در طول زمان طولانی تکرار می‌شود، به تدریج به ظهور ارگانیسم‌هایی منجر می‌شود که طرحمندی را به نمایش می‌گذارند. بنابراین، سؤال این جاست که چرا طبیعت باید مسیری را برای پیشرفت و تکامل خود انتخاب کند که سرانجام به وجود آگاهی منجر شود. این استدلال که به "برهان خودآگاهی" معروف است، بیانگر این مطلب است که حتی اگر ما نخواهیم ظهور موجودات آگاه را دال بر وجود خداوند بدانیم، باید بپذیریم که تکامل حیات ارگانیکی در عرصه طبیعت که به ظهور آگاهی منجر می‌شود، احتیاج به موزون بودن مجموعه جهش‌هایی که رخ می‌دهند و مجموعه عوامل محیطی دارد تا بتواند حیات عقلانی را به عرصه ظهور برساند (ward,2002: 113).

شایان ذکر است که توجه به برهان خودآگاهی، در تصحیح برداشت موحدان از اصول نظریه تکامل -که منجر به تعارض با خداباوری گردیده- حایز اهمیت

است. گروهی از موحدان بر اساس ادعای زیست-شناسان مبنی بر وقوع تصادف در ظهور پدیده‌ها و نبود هدف در مجموعه جهان هستی، نتیجه می‌گیرند که نظریه تکامل نمی‌تواند با وجود خداوند سازگاری داشته باشد. کیث وارد معتقد است که غفلت موحدان از چند نکته سبب باور به چنین تعارضی شده است: ۱- فرایند تکامل یکی از مهمترین اصول علم مدرن است که بسیاری از علوم بدون توجه به چنین اصلی نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند؛ ۲- عدم توجه به کارکرد علمی اصل انتخاب طبیعی؛ ۳- برداشت موحدان از اصل انتخاب طبیعی. بنابراین، وارد بر آن است تا نشان دهد بر خلاف آنچه موحدان می‌پندارند، فرایند تکامل نه تنها هدفمند است، بلکه می‌توان آن را دلیلی برای اثبات وجود خداوند به حساب آورد.

۴-۵. ظهور موجودات خودآگاه دلیل هدفمندی مجموعه جهان آفرینش

این مبحث را با طرح سؤالی که مقدمه ای برای هدفمند بودن جهان آفرینش و اثبات وجود خداوند می‌باشد، آغاز می‌کنیم. آیا ظهور موجودات مدرک، عقلانی و اخلاقی (انسان) را از یک سلول ناخودآگاه، می‌توان جریانی هدفمند دانست؟

اگر به مشهورترین نظریه پیدایش حیات؛ یعنی مهبانگ یا بیگ بنگ نظری بیفکنیم، متوجه خواهیم شد که مقصود از مرحله‌ای که ارزش و آگاهی و ... وجود ندارد، چیست. بر اساس نظریه مهبانگ، جهان آفرینش از ذراتی که به تدریج به یکدیگر پیوسته‌اند، به وجود آمده است. در این مرحله ارزش و آگاهی معنا ندارد، اما

نمودن تعارض میان نظریه تکامل و برهان نظم، بر خلاف پندار برخی موحدان، نیازی به رد نظریه تکامل و انتخاب طبیعی نیست و از سوی دیگر، لازم نیست که ادعای زیست‌شناسان مبنی بر انتخاب طبیعی بی‌هدف را بپذیریم و آن را اصل مسلم تصور کنیم. حال اگر بپذیریم که نظریه تکامل، فرایندی هدفمند است، هنوز با یک مسأله اساسی دیگر مواجهیم که چه چیز و یا چه کسی می‌تواند تبیین‌کننده چنین هدفی در فرایند تکامل باشد: اصل انتخاب طبیعی و یا فرضیه وجود خداوند؟

خداباوران معتقدند که وجود خداوند است که هدف را در حرکات تکاملی به وجود آورده است و در مقابل، خداناپوران عامل تبیین‌کننده هدفمندی فرایند تکامل را به انتخاب طبیعی نسبت می‌دهند و معتقدند که بر فرض هدفمند بودن فرایند تکامل، تنها اصل انتخاب طبیعی است که می‌تواند هدف و پیچیدگی‌های نظام آفرینش را توجیه کند. این گروه که از طرفداران سرسخت داروینیسیم هستند، براین باورند که اصل بسیار ساده و علمی‌تر انتخاب طبیعی بیش از فرضیه وجود خداوند می‌تواند هدفمندی فرایند تکامل را توضیح دهد (ward, 1998: 70-77). در حقیقت تصور آن‌ها بر این است که تنها اصل انتخاب طبیعی است که می‌تواند تمام حقایق زیست‌شناسی را توجیه کند. بنابراین، برای توضیح جهان آفرینش نیازی به فرضیه وجود خداوند نیست. ریچارد داوکینز در کتاب **ساعت ساز کور** می‌گوید که تصادف و انتخاب طبیعی به همراه زمانی بسیار طولانی برای تفسیر تمام تنوع حیات و از جمله

با توجه به مرحله کنونی آفرینش، موجوداتی را می‌یابیم که نمونه کامل خودآگاهی و شعور هستند. بنابراین، انسان در نتیجه مراحل که در آن‌ها شعور و آگاهی وجود نداشته، وارد عرصه حیات شده است. در این جا وارد به پرسش ابتدای بحث پاسخ می‌دهد. او معتقد است هر فرایندی که در آن موجود عقلانی از یک سلول غیرعقلانی به عرصه ظهور رسد، به نظر می‌رسد فرایندی هدفمند باشد. وی با توجه به این معیار، فرایند تکامل را نیز جریانی هدفمند به شمار می‌آورد؛ زیرا فرایند تکامل نیز از حالتی شروع می‌شود که هیچ گونه ارزش و آگاهی در آن وجود ندارد، آن‌گاه توسط عملکرد قوانین فیزیکی بسیار دقیق وارد مرحله‌ای می‌شود که در آن ارگانیسم‌هایی تولید می‌شوند که به آگاهی دست می‌یابند، دارای احساس می‌شوند و این توانایی را کسب می‌کنند تا ارزش ذاتی^۱ را ایجاد کنند و از آن بهرمنند شوند. بنابراین، فرایند تکامل جریانی هدفمند است که از شروع آفرینش از یک سلول اولیه تا ظهور موجودات عقلانی، هدف تکامل را به نمایش می‌گذارد (ward, 1998: 69-65).

۵-۵. تبیین هدفمندی با اصل انتخاب طبیعی است یا فرضیه وجود خداوند؟

پیش از این گفتیم زیست‌شناسان معتقدند که نظریه تکامل و انتخاب طبیعی فاقد هدف است و در مقابل برهان خودآگاهی به روشنی دلالت بر هدفمندی دستگاه آفرینش بر اساس نظریه تکامل دارد. بنابراین، از یک سو برای اثبات هدفمندی جهان آفرینش و برطرف

تنها برهان نظم و نظریه تکامل با یکدیگر منافات ندارند، بلکه هر دو در جهت تایید یکدیگر گام بر می‌دارند.

نتیجه

بر اساس دیدگاه کیت وارد، تعارض میان نظریه تکامل و برهان نظم که منجر به ماده‌گرایی و رد وجود خداوند می‌شود، معلول عوامل زیر است:

۱- تفسیر اشتباه موحدان از عناصر تغییرات تصادفی و انتخاب طبیعی در نظریه تکامل؛

۲- عدم توجه خداپاوران به اهمیت نظریه تکامل و اصل انتخاب طبیعی در علم مدرن؛

۳- خلط معنای هدفمندی در منطق زیست‌شناسی تکاملی و الهیات طبیعی؛

۴- ادعاهای غیرعلمی زیست‌شناسان تکاملی مبنی بر توانایی اصل انتخاب طبیعی در توضیح تمام پدیده‌های جهان هستی و پیش‌بینی پیشرفت و حرکت به سمت پیچیدگی هر چه بیشتر تا آن‌جا که منجر به وجود موجودات آگاه می‌شود؛

۵- بی‌توجهی به قلمرو نظریه تکامل و برهان نظم؛ چرا که نظریه تکامل ناظر به اثبات علل طبیعی و مباشر برای جهان هستی است، و لی برهان نظم تنها در صدد این است که وجود عامل ماوراطبیعی با شعور و آگاه را برای جهان طبیعت اثبات نماید.

بدین ترتیب، با دقت در محتوای برهان نظم و تامل در مفاد نظریه تکامل می‌توان نتیجه گرفت که هیچ‌گونه تعارضی حقیقی میان نظریه تکامل و برهان نظم نیست. با این نگرش موحدان نه تنها می‌توانند اعتقاد

حیات خود ما کفایت می‌کند. بنابراین، نیازی نیست که ایده وجود خدا در نظر گرفته شود (هات، ۱۳۸۲: ۹۳).

کیت وارد معتقد است برای اثبات نقص اصل انتخاب طبیعی و برتری فرضیه وجود خداوند در توضیح هدفمندی فرایند تکامل، باید دو مسأله را مد نظر قرار دهیم:

۱- هر ادعایی که می‌گوید فرضیه انتخاب طبیعی می‌تواند به عنوان توضیحی برای تمام حقایق لحاظ شود، ادعایی گستاخانه و جسورانه است؛ زیرا بر اساس مبانی زیست‌شناسی تکاملی، بسیاری از پدیده‌ها وجود دارند که تاکنون در این علم لحاظ نشده‌اند و هنوز این علم نتوانسته است توضیحی برای وجود آن‌ها ارائه نماید. بنابراین سخنان این افراد ادعایی است که هنوز اثبات نشده و به استدلال شباهتی ندارد (ward,1998: 65).

۲- بر اساس باور علمی زیست‌شناسان، اگرچه می‌توان تحقق موجودات آگاه را در زمره فعالیت‌های اصل انتخاب طبیعی به حساب آورد، اما این عامل نمی‌تواند ظهور چنین موجوداتی را پیش‌بینی کند. به عبارت دیگر، حتی اگر فرضیه انتخاب طبیعی می‌توانست به شیوه‌ای کاملاً مناسب، برای حقایق شناخته شده توضیحی ارائه کند، اما تبیین و پیش‌بینی حرکت موجودات به سمت پیشرفت و پیچیدگی بیشتر تا ظهور موجودات خودآگاه از عهده این اصل خارج است (ward,202: 83).

با این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که فرضیه خداوند در توضیح هدفمندی جهان آفرینش بیش از اصل انتخاب طبیعی شایستگی دارد. بدین ترتیب، نه

۷- هات، جان. (۱۳۸۲). علم و دین از تعارض تا گفتگو، ترجمه بتول نجفی، چاپ اول، تهران: انتشارات طه.

- 8- Darwin. Charls, "The origin of Species by Means of Natural Selection" Penguin: Harmondsworth 1985.
- 9- Dawkins. Richard "The bilind watch maker": England: Oxford 1996.
- 10- Eugenie. Carol.Scott, "Evolution versus creationism" United States of America: Greenwood Press 2004.
- 11- Lewens. Tim, "Darwin.Routledge" England: 2007
- 12- Ward. Keith, "Pascal's Fire" England: Oneworld Publications 2006.
- 13- Ward. Kith, "God'Chance and Necessity" England: Oneworld Publications1998.
- 14- Ward, Keith, "God, Faith &The new millennium" England: Oneworld Publications2002.

خود را به فرضیه تکامل حفظ نمایند، بلکه با اثبات فرضیه وجود خداوند به عنوان عامل توضیح هدفمندی جهان طبیعت مبتنی بر اصول تکامل، می‌توانند اعتقاد خود به وجود منبعی ماورا طبیعی را که هر لحظه به جهان آفرینش افاضه فیض می‌کند قویتر گردانند.

منابع

- ۱- ادواذ، پل. (۱۳۸۴). خدا در فلسفه، ترجمه بهالدین خرمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲- بار بور، ایان. (۱۳۷۲). علم و دین، ترجمه بهالدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳- عسگری خانقاه، اصغر و کمالی، محمد شریف. (۱۳۷۲). مقدمه‌ای بر انسان شناسی زیستی، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۴- قراملکی، احد فرامرزی. (۱۳۷۳). موضع علم و دین در خلقت انسان، تهران: انتشارات آرایه، چاپ اول.
- ۵- گلشنی، مهدی. (۱۳۸۵). علم و دین و معنویت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶- مورفی، ننسی. (۱۳۸۳). روش شناسی علم و الهیات، ترجمه منصور نصیری. قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.